

پنج نقطه عطف تجربه‌گرایی^۱

ویلاردون ارمن کواین

ترجمه فردین جهان‌بین*

اشاره

به اعتقاد کواین، طی دو قرن گذشته پنج نقطه [عطف] رخ داده است که تجربه‌گرایی در نتیجه آنها تحولی مثبت یافته است. آنها عبارت‌اند از: تغییر از مفاهیم به واژه؛ تغییر تمرکز معناساختی از عبارات به جملات؛ تغییر تمرکز معناساختی از جملات به نظام جملات؛ ترک ثنویت تحلیلی - ترکیبی؛ و طبیعت‌گرایی. وی در این مقاله به جزئیات این پنج مورد می‌پردازد.

واژگان کلیدی: مفاهیم، واژه، عبارت، جمله، ثنویت تحلیلی - ترکیبی و طبیعت‌گرایی.

طی دو قرن گذشته پنج نقطه [عطف] وجود داشته است که تجربه‌گرایی در آنها به سمت بهتر شدن گردش کرده است. اولین [نقطه عطف] تغییر از مفاهیم (ideas) به واژه است. دومی، تغییر تمرکز معناساختی از عبارات به جملات است. سومی، تغییر تمرکز معناساختی از جملات به نظام جملات است. چهارمی، به تعبیر مرتن وایت (Morton)

*. . مدرس مرکز جهانی علوم اسلامی.

(White) وحدت‌گرایی روش‌شناسانه [یعنی] ترک ثنویت تحلیلی - ترکیبی است. پنجمی طبیعت‌گرایی [یعنی] ترک هدف فلسفه اولی مقدم بر علوم طبیعی است. [در این مقاله] به جزییات هر یک از این پنج مورد خواهیم پرداخت.

اولین [نقطه‌عطف] تغییر توجه از مفاهیم به واژه‌ها بود. این امر قبول یک سیاست سخن گفتن، در معرفت‌شناسی، راجع به اصطلاحات زبانی به جای مفاهیم بود، البته جایی که امکان داشت. این روش را نومینالیست‌های قرون وسطا دنبال می‌کردند، اما من معتقدم که فقط در سال ۱۸۷۶ وارد تجربه‌گرایی نوین شده است، آنجا که جان هورن توک (John Horne Tooke) چنین می‌نویسد: بزرگ‌ترین بخشی رساله آقای لاک (Locke)، یعنی تمام آنچه که مربوط به چیزی می‌شود که او انتزاع، پیچیدگی، تعمیم و ارتباط مفاهیم و امثال اینها می‌نامد. در واقع مربوط به زبان می‌شود (ص ۳۲).

تجربه‌گرایی انگلیسی به این گزاره پای‌بند بود که فقط حس معنا می‌دهد.^۲ مفاهیم تنها در صورتی قابل پذیرش‌اند که مبتنی بر انطباعات حسی باشند. اما توک دریافت که مفهوم (idea) معیارهای تجربه‌گرا را به طور ناکافی دارا است. بنابراین جمله بنیادین تجربه‌گرایی انگلیسی، با ترجمه به زبان اصطلاحی توک، باید چنین گفته شود واژه‌ها تنها مادامی معنا دارند که به حسب اصطلاحات حسی تعریف‌پذیر باشند.

اینجا مشکلی نسبت به اجزای دستور زبان رخ می‌نمایند: درباره قضایای مان، حروف ربط مان و فعل ربطی مان چه می‌توان گفت؟ این اجزای کلام برای گفتگوی قابل فهم ضروری‌اند، اما چگونه به حسب اصطلاحات حسی، تعریف‌پذیرند؟ جان هورن توک در اینجا راه شجاعانه‌ای را پذیرفت، با استدلال کردن بر اینکه این اجزای دستور زبان در واقع به شکل باطلی اصطلاحاتی عینی عادی هستند؟ او ریشه‌شناسی‌های مبتکرانه‌ای را بیان کرد: «اگر» (if)، «فرض کنید» (give)، است، «اما» (but)، «بیرون بودن» (be out) است. اما این روش غیرضروری و نومیدانه بود. اگر بتوانیم اصطلاحات عینی را چنان کنیم که تمام کار اجزای دستور زبان انجام بگیرد، توانسته‌ایم کار را بدون انتظار توجیه از سوی ریشه‌شناس [لغوی] انجام دهیم. اما مطمئناً ما نمی‌توانیم [چنین کنیم] و هیچ دلیل معتبری هم وجود ندارد که بتوانیم، زیرا رهیافت دیگری به مسئله تعریف اجزای دستور زبانی به حسب

اصطلاحات حسی وجود دارد. تنها باید تشخیص دهیم که آنها معانی حرفی (syncategorematic) هستند. آنها به تنهایی تعریف‌پذیر نیستند بلکه در درون متن تعریف‌پذیرند.

این ما را به دومین نقطه از پنج نقطه عطف می‌رساند، تغییر از عبارات به جملات. قرون وسطاییان مفهوم واژه‌های دارای معانی حرفی را داشتند لکن این یکی از معاصران جان هورن توک بود که آن را به نظریه‌ای صریح درباره‌ی تعریف متنی (contextual definition) بسط داد، یعنی جرمی بنتام (Jeremy Bentham). او تعریف متنی را نه تنها برای اجزای دستور زبانی و امثال آن به کار برد بلکه حتی برای عبارات اصیل [یعنی] عبارات [دارای معنای] مستقل نیز به کار برد. اگر وی عبارتی مناسب می‌یافت هر چند به لحاظ هستی‌شناسی نامطلوب، تعریف متنی او را قادر می‌ساخت در بعضی حالات به استفاده از کاربردهای آن ادامه دهد در حالی که دلالت آن را به عهده نمی‌گرفت. او خواهد توانست اعلام کند عبارت مورد نظرش معنای حرفی دارد، علی‌رغم نمودهای دستور زبانی، و از این رو استمرار در کاربرد آن را توجیه کند تنها در صورتی که بتواند به شکل نظام‌مندی نشان دهد چگونه تمام جملاتی را که او برمی‌گزیند که عبارت [مورد نظر] در آنها جای بگیرد به صورت کل‌هایی تأویل می‌برد. نظریه افسانه‌های او چنین بود: آنچه او «به عبارت دیگر گفتن» (paraphrasis) می‌نامید، و آنچه ما اکنون تعریف متنی می‌خوانیم. این عبارت، مثل عبارت اجزای دستور زبان، بسان بخشی از کل‌های معنادار، معنادار است. اگر هر جمله‌ای که در آن ما عبارتی را به کار می‌بریم، بتوانیم آن را به جمله‌ای تأویل ببریم که معنای درستی بدهد، هیچ سوال قابل پرسشی باقی نمی‌ماند.

تمام کسانی که شک‌های بارکلی و هیوم را درباره مفاهیم انتزاعی به ارث برده‌اند، مایه تسلی را می‌توانند از نظریه «به عبارت دیگر گفتن» بیرون بکشند. با تجدیدنظر در فکر جان هورن توک، این شک‌ها، شک‌هایی راجع به عبارات‌های انتزاعی می‌گردند و بنابراین رهیافت بنتام امید سازگار کردن چنان عبارتهایی را در برخی متون مطرح می‌کند، آن هم بدون پذیرش یک هستی‌شناسی اشیای انتزاعی. من متقاعد شده‌ام که در این حال، فرد نمی‌تواند تمام اشیای انتزاعی را به طور کامل، بدون قربانی کردن اکثر علوم و از جمله

ریاضیات سنتی، حذف کند. اما به یقین، شخص می‌تواند آن اهداف نومیالیستی را دنبال کند حتی بیشتر از آنکه بتواند به روشنی در روزگاری پیش از بنتام و توک قابل تصور بوده باشد.

تعریف متنی انقلابی را در معناشناختی تسریع کرد، شاید تقریباً کمتر از انقلاب کپرنیکی در نجوم، اما شبیه آن در تغییر نقطه مرکزی. وسیله انتقال معنا دیگر نه کلمه که جمله تلقی گردید، عباراتی مثل اجزای دستور زبان با مشارکت در معنای جملات که آنها را دربر می‌گیرند، معنا می‌دهند. نه نظریه خورشیدمرکزی را که کپرنیک مطرح کرد روشن بود، نه این نظریه. روشن نیست زیرا به طور عمده، ما جملات را تنها از راه ترکیب کلماتی که فهمیده‌ایم، درک می‌کنیم. ضرورتاً این طور است، به سبب آنکه جملات در تنوع از پتانسیل بی‌نهایتی برخوردارند. ما برخی کلمات را به طور مجزا یاد می‌گیریم، در واقع به صورت جملات تک‌واژه‌ای یاد می‌گیریم؛ ما کلمات را بیشتر در متن یاد می‌گیریم از راه یادگیری جملات کوتاه مختلفی که این کلمات را دربر می‌گیرند؛ و ما جملات را بیشتر از طریق ترکیب کلماتی که این چنین یاد گرفته‌ایم، درک می‌کنیم. اگر زبان که ما چنین یاد می‌گیریم بعداً گردآوری شده باشد، کتاب پایه [آن] ضرورتاً به طور معمول یک واژه‌نامه کلمه به کلمه را تشکیل می‌دهد، [و] از این رو این حقیقت را که معانی کلمات متزع از شرایط صدق جملاتی هستند که آنها را دربر می‌گیرند.

این بازشناسی اهمیت معناشناسی جملات است که تعریف متنی را به ما می‌دهد و بالعکس. من این را به بنتام استناد می‌دهم. در نسل‌های بعدی ما فرگه را می‌یابیم که اهمیت معناشناسی جملات را ارج می‌نهد، و راسل را که به تعریف متنی کامل‌ترین بهره‌برداری را در منطقی فنی می‌دهد. اما سهم بنتام تمام آن مدت بی‌اثر نبوده است. طی قرن نوزدهم در حساب دیفرانسیل به کارگیری عملگرهای دیفرانسیل به صورت ضرایب بدلی به طور یک اسم پدیدار شد در عین تشخیص اینکه این عملگرها واقعاً تنها به صورت اجزای عبارات بزرگ‌تر، قابل فهم بودند. در واقع این استعمال بود تا آثار بنتام که مستقیماً ملهم از تعاریف متنی راسل بود.^۳

در نتیجه این تغییر توجه از عبارت به جمله، معرفت‌شناسی در قرن بیستم در درجه اول

نه نقد مفاهیم بلکه صدق‌ها و باورها گردید. نظریه تحقیق‌پذیری معنا، که در حلقه وین سیطره داشت، مربوط به معناداری و بی‌معنایی جملات بود تا واژه‌ها. فیلسوفان انگلیسی زبان عادی نیز تحلیل‌های خود را به سمت جملات هدایت کردند تا واژه‌ها، در حالی که با الگویی که هماهنگ با هر دو اثر متقدم و متأخر معلم‌شان، ویتگنشتاین بود، خود را حفظ می‌کردند. درس بنیاد معرفت‌شناسی را در تمام زمان‌ها دربر گرفته و بر آن سایه افکنده است.

۱۰۳
ذهن

پنج نقطه عطف تجربه‌گرایی

حرکت بعد، [یعنی] سومین تغییر از پنج تغییر، تمرکز را از جملات، به نظام جملات تغییر می‌دهد. ما به این تشخیص می‌رسیم که در یک نظریه علمی حتی کل یک جمله به طور عادی یک متن بسیار کوتاه است که به صورت ابزار مستقل معنای تجربی خدمت می‌کند. یک نظریه علمی دسته نتایج قابل مشاهده و آزمون‌پذیر مجزایی نخواهد داشت. در واقع پیکره به طور موجه فراگیر یک نظریه علمی، که بسان یک کل لحاظ گردیده، این نتایج را خواهد داشت. نظریه مورد نظر مستلزم جملات شرطی مشاهدتی فراوانی (observational conditional) است، آن طور من آنها می‌نامم، که هر یک از آنها می‌گوید اگر شرایط مشاهده‌ای خاصی برقرار باشد در این صورت رویداد مشاهده‌ای خاصی رخ خواهد داد. اما، چنانچه دوهم (Duhem) تأکید ورزیده است، تنها نظریه مذکور که بسان یک کل است مستلزم این جملات شرطی مشاهدتی است. اگر هر یک از آنها نادرست درآید، در این حال، نظریه نادرست است، اما در مواجهه با آن هیچ بیانی وجود ندارد که کدام یک از جملات تشکیل‌دهنده نظریه، مقصر این نادرستی‌اند. جملات شرطی مشاهدتی به صورت نتایج جملات متعدد [یک] نظریه قابل توزیع نیستند. یک جمله تنها از نظریه مستلزم هیچ یک از جملات شرطی مشاهدتی نیست.

در واقع دانشمند تنها یک جمله از نظریه‌اش را با جملات شرطی مشاهدتی می‌آزماید، بلکه تنها از راه انتخاب آن جمله به صورت آسیب‌پذیر و باقی جملات را برای مدتی، بی‌آسیب، جمله مورد نظر را می‌آزماید. وقتی که او یک فرضیه جدید را به قصد افزودن آن، در صورت امکان، به رشد نظام باورهایش می‌آزماید، نیز قضیه از همین قرار است. از این رو وقتی ما تمام یک نظریه یا نظامی از جملات را به صورت وسیله بیان معنای

تجربی مورد توجه قرار می‌دهیم، جامعیت این نظام را تا چه حد فرض خواهیم گرفت؟ آیا این جامعیت به اندازه تمام علم خواهد بود؟ یا به اندازه تمام یک [شاخه از] علم؟ به مسئله باید درجه‌ای نگریم و تا حدی گسترش داد که سودی را دربر داشته باشد. تمام علوم تا حدی به هم وابستگی دارند، حتی وقتی که هیچ ارتباطی نباشد، آنها در منطق عام مشترک‌اند. به طور کلی بخش مشترکی در ریاضیات دارند. اما این پای‌بندی ملال‌آوری به قانون است که درباره نظام علمی‌مان از جهان به طور کلی در هر پیش‌بینی‌ای آن را به صورت پیچیده تلقی کنیم. میان‌روترین سهم کافی است، و از این رو می‌تواند معنای تجربی مستقل مورد استناد قرار گیرد، زیرا برای هر پدیده‌ای ابهامی در معنا باید روا باشد.

این نیز نادرست است که فرض شود هیچ تک جمله‌ای از نظریه معنای تجربی مجزای خود را ندارد. جملات نظریه‌ای به تدریج به جملات مشاهده‌تی تبدیل می‌شوند؛ قابل مشاهده بودن درجه‌ای است، یعنی درجه‌ای از توافق طبیعی که جمله موردنظر از شواهد حاضر سزاوار است؛ و در حالی که می‌توان استدلال کرد که یک جمله مشاهده‌تی در پرتو باقی جملات نظریه از مدعای خود دست بردارد، اما این یک حالت غیرعادی و خوشبختانه غیرمعمولی است. و در هر رویدادی جملات منفردی در سوی دیگر خط - در جملات نظریه‌ای طولانی - وجود خواهد داشت که مطمئناً معنای تجربی مجزای خود را دارند، زیرا ما می‌توانیم یک جمله عطفی از کل یک نظریه درست کنیم.

از آنجا که این کل‌گرایی که سومین حرکت را با خود می‌آورد صرفاً باید به چشم کل‌گرایی معتدل یا نسبی نگریسته شود. آنچه مهم است این است که ما از طلب یا توقع اینکه یک جمله علمی که معنای تجربی مجزای خودش را دارد، دست می‌کشیم.

چهارمین حرکت، به سمت وحدت‌گرایی روش‌شناختی است که به نزدیکی در پی کل‌گرایی می‌آید. کل‌گرایی تقابل مفروض میان جمله تالیفی، با محتوای تجربی‌اش با جمله تحلیلی به همراه محتوای پوچش را محو می‌کند. قاعده سامان‌بخش که علی‌الفرض قاعده جملات تحلیلی بود حالا به این صورت دیده می‌شود که به طور عام جملات در آن شریک‌اند و محتوای تجربی که علی‌الفرض ویژه جملات تالیفی بود اینک به صورت توزیع شده بر کل نظام محسوب می‌شود.

سرانجام پنجمین حرکت طبیعت‌گرایی را به دنبال می‌آورد: ترک هدف فلسفی اولی. این حرکت علوم طبیعی را بسان پژوهشی در واقعیت، جایزالخطا و اصلاح‌پذیری می‌داند اما نه [پژوهش] پاسخگو به هر قضاوت مافوق علمی، و نه در واقع به هر توجیه فراتر از مشاهده و روش نظری - قیاسی. طبیعت‌گرایی دو منشأ دارد، هر دو منفی‌اند. یکی از آن دو نومی‌دی در توان بر تعریف عبارات نظری به طور عام به حسب پدیدارها، حتی از راه تعریف متنی. یک نگرش کل‌گرای نظام مرکز برای ایجاد این نومی‌دی کافی است. سرچشمه منفی دیگر طبیعت‌گرایی، واقع‌گرایی اصلاح‌نشده است، حالت سخت ذهن دانشمند طبیعی که هیچ دغدغه‌ای فراتر از عدم قطعیت‌های بحث‌پذیر درون علم را احساس نمی‌کند. طبیعت‌گرایی قبلاً بازنمودی در سال ۱۸۳۰ در آگوست کنت (Auguste Comte) ضد متافیزیکدان داشته است، او که اظهار داشت «فلسفه متحصّل» (positive philosophy) در روش با علوم خاص تفاوتی ندارد.

طبیعت‌گرایی، شناخت‌شناسی را طرد نمی‌کند، بلکه آن را به روان‌شناسی تجربی تحلیل می‌برد. علم خود به ما می‌گوید که اطلاعات ما درباره جهان محدود به تحریکات ما از ظواهر است و در نتیجه پرسش شناخت‌شناسانه به نوبه خود پرسشی از درون علم است: این پرسش که چگونه ما انسان‌ها توانسته‌ایم از این اطلاعات محدود به گونه‌ای هدایت شویم که به علم برسیم. معرفت‌شناس دانشمند که مورد نظر ما است به دنبال این پژوهش می‌رود و با تبیینی آشکار می‌سازد که دادوستد خوبی با یادگیری زبان و عصب‌شناسی احساس دارد. او در این باره سخن می‌گوید که چگونه انسان‌ها اجسام و اجزای فرضی را مفروض می‌انگارند، اما نمی‌خواهد که بگوید بدین خاطر اشیای مفروض وجود ندارند. تکامل و انتخاب طبیعی در این تبیین به حساب می‌آیند، و او برای به کارگیری فیزیک، اگر راهی بیابد، احساس آزادی می‌کند. فیلسوف طبیعت‌گرا استدلال خود را از درون نظریه جهان که به ارث برده بسان [نظریه‌ای] موفق شروع می‌کند. او به طور آزمایشی تمام آن را باور می‌کند، در عین حال نیز می‌پذیرد که برخی قسمت‌های نامعلوم آن نادرست‌اند. از این رو می‌کوشد تا نظام موردنظر را از درون بهتر و روشن کند و نیز آن را بفهمد. او ملوان

پرجنب و جوش قایق سرگردان نویرات (Neuruth) است.

پی‌نوشت‌ها

این نوشتار ترجمه مقاله زیر است:

Quine W.V. (1981) "Five Milestones of Empiricism", in: *Theories and Things*, The Belknap Press of Harvard University, pp 67-72.

۱. این جستار بخشی از مقاله‌ای است که کواین تحت نام جایگاه عمل‌گرایان در تجربه‌گرایی در همایشی در دانشگاه کارولینای جنوبی در مجموعه مقالاتی تحت عنوان *عمل‌گرایی، ریشه‌ها و چشم‌اندازها* به چاپ رساند.

۲. این بخش از جمله کواین به لحاظ ادبی زیبا و قابل توجه است: Only sense makes sense.

3. See Whitehead and Russall, 2d ed. p. 24.

۱۰۶
ذهن

زمستان ۱۳۸۵ / شماره ۲۸